# امام جواد عليه‌السلام پاسدار حريم وحي

## مشخصات كتاب

‏شماره كتابشناسي ملي : ايران۸۲-۳۲۶۵۳  
‏سرشناسه : پاك‌نيا، عبدالكريم  
‏عنوان و نام پديدآور : امام‌جوادعليه‌السلام پاسدار حريم وحي/ پاك‌نيا، عبدالكريم  
‏منشا مقاله : ، مبلغان، ش ۴۵، (شهريور و مهر ۱۳۸۲): ص ۱۹ - ۳۰.  
‏توصيفگر : محمدبن‌علي(ع)، امام نهم  
‏توصيفگر : وحي  
‏توصيفگر : تفسير قرآن‌

## طليعه

حضرت امام محمد تقي (عليه السلام) در دهم ماه رجب سال 195. ق در مدينه منوره چشم به جهان گشود. پدر بزرگوارش حضرت رضا (عليه السلام) و مادر ارجمندش بانويي مصري تبار به نام سبيكه مي‌باشد. ريحانه و خيزران از ديگر نامهاي مادر امام جواد (عليه السلام) است. حضرت رضا (عليه السلام) در مورد منزلت فرزندش امام جواد (عليه السلام) و مادر مكرمه آن حضرت، به يارانش فرمود: من داراي پسري شده‌ام كه همچون موسي (عليه السلام) شكافنده درياها [ي علم] است و همانند عيسي (عليه السلام) مادري قدسيه و پاكيزه دارد. [1] . پيشواي نهم در سن 7 سالگي به امامت رسيد و هفده سال رهبري شيعيان را به عهده داشت. دوران امامت حضرتش با دو نفر از خلفاي ستم پيشه عباسي مأمون و معتصم مقارن بود. حضرت جواد (عليه السلام) در داشتن تمام صفات زيباي اخلاقي و انساني سرآمد خوبان روزگار بود. پارسايي، علم و دانش و بخشندگي‌اش موجب شده بود كه با القاب جواد، تقي، مرتضي و منتجب شناخته شود. اما در اين ميان لقب «ابن الرضا» بخاطر شكوه و جلالت امام رضا (عليه السلام) در ميان مردم شهرت بيشتري داشت و حتي بعد از آن حضرت، مردم امام دهم و يازدهم (عليهما السلام) را نيز با همين لقب بيشتر مي‌شناختند. امام رضا (عليه السلام) هنگام خطاب به يگانه فرزندش، بيشتر، از كنيه «ابو جعفر» - كه نشانه‌ي احترام خاصي است - استفاده مي‌كرد. [2] . امام محمدتقي (عليه السلام) كه در نوجواني به مقام رفيع امامت نائل شده بود، در سن 25 سالگي و در عنفوان جواني به دستور معتصم عباسي و توسط همسر بي‌وفايش ام الفضل (دختر مامون) در شهر بغداد به شهادت رسيد. حضرت جواد (عليه السلام) از همسر ديگرش، سمانه مغربيه، داراي چهار فرزند پسر، به نامهاي: ابوالحسن امام علي النقي (عليه السلام)، ابو احمد موسي مبرقع، ابو احمد حسين و ابو موسي عمران; و چهار فرزند دختر، به نامهاي: فاطمه، خديجه، ام كلثوم و حكيمه بود. [3] حكيمه دختر امام جواد (عليه السلام) همان بانوي با فضيلت و مؤدب است كه در هنگام تولد حضرت مهدي (عليه السلام) در منزل برادر زاده‌اش امام حسن عسكري (عليه السلام) حضور داشت و به نرجس خاتون ياري مي‌كرد.

## شايسته‌ترين ترجمان قرآن

امامان معصوم (عليهم السلام) كه بعد از رسول خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) حجت‌خدا و جانشين پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله وسلم) به شمار مي‌روند شايسته‌ترين ترجمان وحي و آشناترين كس به تفسير قرآن مي‌باشند. بر اين اساس اگر بخواهيم كلام وحي را معنا كنيم، اول بايد به سراغ امامان معصوم (عليهم السلام) برويم. امير مؤمنان علي (عليه السلام) فرمود: «اين قرآن، خطوطي است كه در ميان جلد پنهان است، با زبان سخن نمي‌گويد و نيازمند مفسر و ترجمان است....» و سپس فرمودند: «فنحن احق الناس به; ما [امامان معصوم (عليهم السلام)] براي [تفسير و ترجمان] قرآن از همه مردم شايسته تريم.» [4] . امام باقر (عليه السلام) در معناي آيه «و ما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم» [5] ; فرمود: يعني «معني تمام قرآن را جز خداوند و كساني كه راسخ در علم هستند [6] نمي‌دانند.» و امام صادق (عليه السلام) راسخان در علم را چنين معرفي كرد: «نحن الراسخون في العلم و نحن نعلم تاويله; ما [اهل بيت] راسخان در علم هستيم و ما تاويل قرآن را مي‌دانيم.» پيشواي پنجم ضمن گفتار روشنگرانه‌اي كه در مورد امتيازات اهل بيت (عليهم السلام) بيان فرموده است، به اين نكته اشاره كرده، مي‌فرمايد: «نحن تراجمة وحي الله; [7] ما مترجمان وحي الهي هستيم.» امام صادق (عليه السلام) در معناي آيه: «بل هو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم» ; [8] «ولي اين قرآن آيات روشني است كه در سينه دانشوران [و اهل علم] جاي دارد.» فرمود: «مقصود از اهل علم كه دانش تفسير قرآن را در سينه‌ي خود جاي داده‌اند، امامان معصوم (عليهم السلام) هستند.» [9] . با توجه به نكات فوق در اين نوشتار سعي شده است كه برخي از نكته‌هاي تفسيري و مفاهيم قرآني از سيره و سخن امام جواد (عليه السلام) استخراج شده و به مبلغان و مخاطبان گرامي عرضه شود، تا با پيروي از شيوه‌ي تبليغي آن حضرت در عرضه‌ي مطالب بلند وحياني، با برخي از معاني آيات الهي نيز آشنا شويم.

## ترويج آيات قرآن

حضرت جواد (عليه السلام) بر اين باور بود كه آيات الهي بايد در جامعه فراگير شود و تمام مسلمانان در گفتار و رفتار و استدلالهاي روزمره خود از قرآن و معارف بلند آن بهره گيرند، به همين جهت سعي مي‌كرد كه در گفتگوها و معاشرت و برخورد با مردم از آيات قرآن استفاده كند. داستان زير نمونه‌اي از اين حقيقت است. قاسم بن محسن مي‌گويد: در سفري كه به مكه رفته بودم در راه به شخص ضعيف و مستحقي برخورد كردم، از من چيزي خواست و من هم يك قرص نان به او صدقه دادم، سپس به راه خود ادامه دادم، در راه گردباد تندي وزيد و عمامه‌ام را با خود برد. من هر چه تلاش كردم نفهميدم كه به كدام سمت برد. هنگام بازگشت در مدينه به حضور امام جواد (عليه السلام) رفتم، امام به من فرمود: اي قاسم! عمامه‌ات را در راه باد با خودش برد؟ گفتم: بلي. امام به خادم خود فرمود: برو عمامه قاسم را بياور. و او عيناً عمامه خودم را برايم آورد. من با شگفتي تمام به حضرت عرضه داشتم: اي پسر رسول خدا! اين عمامه چگونه بدست شما رسيد. امام پاسخ داد: تو در راه به مستمندي صدقه دادي و خداوند احسان تو را پذيرفت و به شكرانه‌ي آن، عمامه‌ات را به تو برگرداند. حضرت جواد (عليه السلام) در ادامه سخن خويش اين آيه را قرائت كرد: «ان الله لا يضيع اجر المحسنين» [10] ; «خداوند متعال مطمئنا پاداش نيكوكاران را ضايع و تباه نمي‌سازد.» [11] .

## كودكي در مسند امامت

روزي علي بن اسباط (يكي از شيعيان كوفي) در دوران كودكي امام جواد (عليه السلام) به حضور آن حضرت شرفياب شد. او مي‌گويد: من دقيقا به قد و قامت آن بزرگوار خيره شده و قيافه و حركات و سكناتش را زير نظر داشتم تا در موقع مراجعت، شكل و شمايل امام جواد (عليه السلام) را بهتر براي يارانم در مصر نقل كنم. درست در همين هنگام كه با اين انديشه به او نگاه مي‌كردم، آن حضرت نشست و رو به سوي من كرده و گفت: «اي علي بن اسباط! خداوند كاري را كه در مسئله امامت كرده، همانند كاري است كه در مسئله نبوت انجام داده است. گاهي در قرآن مي‌فرمايد: «و آتيناه الحكم صبيا» [12] ; «ما به يحياي پيامبر (عليه السلام) در دوران كودكي فرمان [نبوت] داديم.» و گاهي در مورد انسانها مي‌فرمايد: «حتي اذا بلغ اشده و بلغ اربعين سنة» [13] ; «تا زماني كه به كمال قدرت و رشد عقلي برسد و به چهل سالگي بالغ گردد.» با توجه به اين آيات همانگونه كه ممكن است خداوند متعال حكمت را به انساني در كودكي بدهد، در قدرت اوست كه آن را در چهل سالگي بدهد.» [14] و به اين ترتيب هر گونه شك و شبهه را در مورد امامتش از ذهن علي بن اسباط زائل نمود. براي توضيح بيشتر نقل روايتي از امام رضا (عليه السلام) در اينجا مناسب مي‌نمايد: روزي صفوان بن يحيي به حضرت رضا (عليه السلام) عرضه داشت: قبل از آنكه خداوند متعال فرزندت - حضرت ابوجعفر - را به شما عطا كند، مي‌فرموديد كه خداوند به من پسري خواهد بخشيد. اينك خداوند متعال او را به شما ارزاني كرد و چشم ما به جمالش روشن شد. حال مي‌پرسيم، - خداي نكرده - اگر خبري شد [و شما از دنيا رفتيد!] بعد از شما ما به چه كسي رجوع كنيم؟ امام رضا (عليه السلام) به فرزندش حضرت جواد (عليه السلام) - كه پيش رويش ايستاده بود - اشاره كرد. صفوان بن يحيي با كمال تعجب گفت: ايشان كه كودكي سه ساله هستند؟! [چطور مي‌شود يك كودك امام باشد؟] امام فرمودند: «و ما يضره من ذلك شي‌ء قد قام عيسي بالحجة و هو ابن ثلاث سنين; كودك بودن او در امامتش مشكل ايجاد نمي‌كند، عيسي (عليه السلام) در سه سالگي به حجيت الهي قيام نموده [و به نبوت رسيد] .» [15] . علي بن اسباط مي‌گويد: روزي به امام جواد (عليه السلام) عرض كردم: اي مولاي من! مردم به كوچكي سن شما ايراد مي‌گيرند و به اين جهت از پذيرفتن امامتتان سر باز مي‌زنند. امام در پاسخ فرمودند: چرا آنان اين نكته را بر من ايراد مي‌گيرند؟ به خدا سوگند! خداوند متعال به پيامبرش (صلي الله عليه وآله وسلم) فرمود: «قل هذه سبيلي ادعوا الي الله علي بصيرة انا و من اتبعني» [16] ; «بگو: اين راه من است! من و هر كسي كه پيرو من باشد، با بصيرت كامل، [همه مردم را] به سوي خدا دعوت مي‌كنيم.» و غير از علي (عليه السلام) در اول اسلام كسي از رسول الله (صلي الله عليه وآله وسلم) پيروي نكرد. و آن حضرت در آن هنگام 9 ساله بود و من هم 9 سال دارم. [17] [كه با بصيرت كامل مردم را به سوي خدا هدايت مي‌كنم؟]

## سوگندهاي قرآن

يكي از مهمترين عوامل پيشرفت جوامع، سوق دادن افراد آن به سوي علم و دانش و تفكر است. قرآن كريم با شيوه‌هاي مختلفي انسانها را به تفكر واداشته است. يكي از اين شيوه‌ها، سوگندهاي آن است. معمولاً امور مقدس و ارزشمند مورد قسم قرار مي‌گيرند. خداوند متعال در موارد متعددي از كتاب خويش به پديده‌هاي طبيعي جهان آفرينش قسم مي‌خورد; و شب و روز و ستاره و خورشيد و ماه و امثال آن مورد سوگند خداوند متعال قرار گرفته‌اند. علي بن مهزيار درباره سوگندهاي قرآن از محضر امام جواد (عليه السلام) نكته‌اي را نقل كرده است كه قابل دقت و بررسي است. او روزي از پيشواي نهم سؤال كرد: سوگندهاي قرآن همانند: «و الليل اذا يغشي والنهار اذا تجلي والنجم اذا هوي» و نظائر اينها براي چه در قرآن مورد قسم قرار گرفته است؟ امام فرمود: خداي تعالي [براي بيداري انسان و تحريك انديشه و عقل وي] مي‌تواند به هر يك از مخلوقاتش كه بخواهد سوگند ياد كند ولي مردم جز به ذات او، به چيز ديگري نبايد سوگند ياد كنند. [18] .

## هدايت گمراهان با آيات الهي

قاسم بن عبدالرحمن به مذهب زيديه گرايش داشت، اما با شنيدن آياتي از قرآن كه امام جواد (عليه السلام) بر وي قرائت كرد، با حقيقت آشنا شده و به امامت امام جواد (عليه السلام) و سائر ائمه اعتقاد پيدا كرد. او در اين مورد مي‌گويد: من زماني به مذهب زيديه تمايل داشتم تا اينكه به بغداد سفر كردم و مدتي آنجا بودم، در همان ايام روزي در يكي از خيابانهاي بغداد، ديدم مردم با شور و شوق وصف ناپذيري به يك نقطه معلومي متوجه هستند; بعضي مي‌دوند، بعضي بالاي بلنديها مي‌روند، بعضي ايستاده و آنجا را تماشا مي‌كنند. پرسيدم: چه خبر است؟ گفتند: ابن الرضا! (حضرت جواد فرزند امام رضا (عليه السلام)) مي‌آيد. گفتم: من هم بايد او را ببينم. تا آنكه حضرت جواد (عليه السلام) سوار بر قاطر نمايان شد. من همچنان كه به او خيره شده بودم، پيش خودم گفتم: خداوند گروه اماميه را از رحمت خود دور كند، آنها اعتقاد دارند كه پروردگار متعال، اطاعت اين جوان را بر مردم واجب گردانيده است! همين كه اين انديشه در ذهن من خطور كرد، آن حضرت راهش را به سوي من كج كرد و رو به من كرده، اين آيه را قرائت كرد: «ابشرا منا واحدا نتبعه انا اذا لفي ظلال و سعر» [19] ; [قوم ثمود گفتند:] آيا ما بشري از جنس خود را پيروي كنيم؟ در اين صورت ما در گمراهي و جنون خواهيم بود.» با شنيدن اين آيه - كه از دل من گواهي مي‌داد - با خود انديشيدم كه: مثل اينكه او ساحر و پيشگو است كه از انديشه‌هاي نهاني من خبر مي‌دهد؟ حضرت جواد (عليه السلام) دوباره مرا خطاب كرده و اين آيه را تلاوت فرمود: «أ القي الذكر عليه من بيننا بل هو كذاب اشر» [20] ; «آيا از ميان ما تنها بر او وحي نازل شده؟! نه، بلكه او آدم بسيار دروغگو و خودپسندي است.» وقتي كه متوجه شدم حضرت جواد (عليه السلام) واقعا از انديشه‌هاي قلبي من خبر مي‌دهد و اين براي افراد عادي ممكن نيست، فهميدم كه او ولي خدا و امام مسلمين است. بعد از آن از مذهب زيديه دست برداشته، اعتقادم به آن بزرگوار كامل شد و به امامت حضرتش اقرار كرده و اعتراف نمودم كه او حجت خدا بر مردم است. [21] .

## پيامبران مرسل

حضرت عبدالعظيم حسني (عليه السلام) درباره ي تفسير ذالكفل كه در آيه 48 سوره ص مورد ستايش خداوند قرار گرفته مي‌گويد: نامه‌اي به امام جواد (عليه السلام) نوشتم و در آن از نام «ذا الكفل» و اينكه آيا او پيامبر مرسل بود يا نه؟ پرسش نمودم. امام جواد (عليه السلام) در پاسخ فرمود: خداي متعال يكصد و بيست و چهار هزار پيامبر فرستاد، و سيصد و سيزده نفر از آنان مرسل بودند و «ذو الكفل» يكي از آن مرسلين است كه بعد از سليمان بن داود مي‌زيست، و در ميان مردم مانند داود (عليه السلام) قضاوت مي‌كرد و جز براي خداي عزوجل خشمگين نمي‌شد و نام شريف او «عويديا» بود. او همان است كه خداي عز وجل در كتاب شريف خود از او نام برده و فرمود: «واذكر في الكتاب اسمعيل واليسع و ذالكفل كل من الاخيار» [22] ; «و در اين كتاب به ياد آر «اسماعيل» و «يسع» و «ذو الكفل» را كه همه از نيكان بودند.»

## نامهاي خداوند

ابو هاشم جعفري از امام جواد (عليه السلام) سؤال كرد كه معناي واحد چيست؟ حضرت پاسخ داد: اجماع و اتفاق زبانهاي مردم به يگانگي و وحدانيت خداوند متعال مي‌باشد، چون خداوند در قرآن كريم مي‌فرمايد: «و لئن سالتهم من خلقهم ليقولن الله» [23] ; «و اگر از آنان بپرسي چه كسي آنانرا آفريده است، قطعا همه آنان خواهند گفت: خدا.» [24] . وي همچنين معناي صمد را - كه در سوره توحيد آمده است - از امام جواد (عليه السلام) چنين نقل مي‌كند: «صمد يعني بزرگي كه تمام موجودات عالم در نيازهاي كوچك و بزرگ خود به او مراجعه كرده و محتاج اويند.» [25] .

## مقابله با تحريف كنندگان قرآن

احمد بن محمد بن سياري [26] حدود صد و هشتاد و هشت روايت در مورد تحريف قرآن نقل كرده است. وي كه فردي غيرقابل اعتماد و در نقل احاديث ضعيف و كذاب مي‌باشد مورد قدح امام جواد (عليه السلام) قرار گرفت. آن حضرت احمد سياري را - كه در مورد امامت دچار غلو شده بود و احاديثي را در مورد تحريف قرآن جعل مي‌كرد - در نامه‌هاي خود تكذيب نموده و ادعاهاي او را باطل و بي اساس خواند. [27] .

## انديشه‌هاي ناب در تفسير قرآن

امام جواد (عليه السلام) به عنوان پاسدار حريم وحي از تفسيرهاي نابجا و غير عقلاني آيات قرآن جلوگيري كرده و علماء و دانشمندان را به سوي فهم صحيح آيات راهنمايي مي‌كرد. در اينجا به دو مورد اشاره مي‌كنيم: 1. روزي در مجلس معتصم، برخي از دانشمندان به آيه‌اي استناد كرده و يك حكم شرعي صادر نمودند. امام جواد (عليه السلام) كه در آن جلسه حضور داشت خطاي آنان را گوشزد نموده و تفسير صحيح را براي حاضرين ارائه نمود. محمد بن مسعود عياشي سمرقندي در تفسير خود ماجراي آن مجلس را چنين آورده است: در زمان معتصم عباسي، عوامل خليفه عده‌اي دزد را - كه راههاي عمومي در بين شهرها را براي مسافرين و كاروانهاي حج ناامن كرده بودند - دستگير كرده و از مركز خلافت در مورد چگونگي مجازات آنان خواستار دستور بودند. خليفه در مورد اين حادثه حساس، مجلس مشورتي تشكيل داده و از دانشمندان عصر، كيفيت اجراي حد شرعي را در مورد آنان خواستار شد. آنان گفتند: قرآن در اين مورد بهترين راهكار است، آنجا كه مي‌فرمايد: «انما جزاء الذين يحاربون الله و رسوله و يسعون في الارض فسادا ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم و ارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض» [28] ; «كيفر كساني كه با خدا و رسول او به جنگ و محاربه بر مي‌خيزند و در روي زمين در اشاعه فساد تلاش مي‌كنند، اين است كه: اعدام شوند يا به دار آويخته گردند يا دست و پاي آنان به عكس يكديگر قطع شود و يا اينكه از سرزمين خود تبعيد گردند.» آنان به خليفه پيشنهاد كردند طبق اين آيه، يكي از كيفرهاي فوق را در مورد تبهكاران انتخاب كند. معتصم عباسي در همان جلسه از امام جواد (عليه السلام) نيز نظر خواست. آن حضرت اول از اظهار نظر خودداري كرد، اما وقتي كه با اصرار خليفه مواجه شد، نظر خود را چنين اعلام كرد: اينان در استدلال به آيه خطا كردند. استنباط حكم شرعي از اين آيه دقت بيشتري مي‌طلبد و بايد تمام جوانب مسئله در نظر گرفته شود و نسبت به جرمهاي مختلف كيفرها فرق مي‌كند; زيرا اين مسئله صورتهاي مختلف و احكام جداگانه دارد: 1. اگر اين راهزنان فقط راه را نا امن كرده‌اند; نه كسي را كشته و نه مال ديگري را به غارت برده‌اند، مجازات آنان فقط حبس است و اين همان معناي نفي از ارض است. 2. اگر راه را ناامن كرده و افراد بي‌گناهي را كشته‌اند، اما به مال ديگران تجاوز نكرده‌اند، مجازات آنان اعدام است. 3. اگر امنيت را از راههاي عمومي سلب كرده، انسانهاي بي‌گناه را كشته و مال مردم را نيز به غارت برده‌اند، كيفر آنان بايد سخت‌تر باشد; يعني اول دست و پايشان را به عكس همديگر قطع مي‌كنند، پس به دار مجازات آويخته مي‌گردند. معتصم اين نظريه را پسنديده و به عامل خود دستور داد، طبق نظر امام جواد (عليه السلام) عمل كند. [29] . 2. زرقان، يكي از دوستان صميمي احمد بن ابي داود، قاضي بغداد بود. او مي‌گويد: روزي دوستم احمد را ديدم كه از مجلس معتصم - هشتمين خليفه عباسي - مي‌آيد; اما خيلي افسرده و ناراحت است. گفتم: چرا اين قدر ناراحت و افسرده‌اي؟ پاسخ داد: امروز در مجلس خليفه، ابو جعفر ابن الرضا (عليه السلام) چنان مرا عاجز و درمانده كرد كه آرزو كردم، اي كاش بيست سال پيش از اين مرده بودم و مثل چنين روزي را نمي‌ديدم!! گفتم: مگر چه شده؟ گفت: امروز در مجلس خليفه نشسته بوديم، شخصي را به اتهام دزدي پيش خليفه آوردند و او به سرقت اعتراف كرد. در اين حال، معتصم به دانشمندان و فقهاي مجلس رو كرده و گفت: چگونگي اجراي حد الهي بر اين دزد را بيان كنيد! دست او را چطور قطع كنيم؟ من گفتم: دست دزد را بايد از مچ قطع كرد. خليفه پرسيد، به چه دليل؟ گفتم: به دليل آنكه دست، انگشتان و كف تا مچ را شامل مي‌شود و خداوند در آيه تيمم فرموده: «فامسحوا بوجوهكم و ايديكم منه» ; « [با خاك پاك تيمم كنيد و] از آن، بر صورت [پيشاني] و دستها [تا مچ] بكشيد.» بسياري از علماء در اين نظريه با من موافقت كرده و آن را تاييد نمودند. اما عده‌اي ديگر گفتند: بايد دست را از آرنج بريد. خليفه پرسيد: به چه دليل؟ گفتند: به دليل آيه وضو كه مي‌فرمايد: «فاغسلوا وجوهكم و ايديكم الي المرافق» ; « [هنگام اقامه نماز] صورت و دستها را تا آرنج بشوييد.» خداوند متعال حدود دست را در اين آيه تا آرنج معين كرده است. برخي نيز فتوا دادند كه: بايد از شانه، دست را قطع كرد و استدلال مي‌كردند كه دست از انگشتان تا شانه را شامل مي‌شود. خليفه با مشاهده اختلاف آراء در ميان فقها متحير شده و به محمد بن علي (عليهما السلام) رو كرده و گفت: اي ابا جعفر! در اين موضوع شما چه مي‌گوييد! او پاسخ داد: علماء گفتارهاي خود را بيان كردند و شما شنيديد; مرا از بازگو كردن نظريه‌ام معاف بدار! خليفه گفت: شما را به خدا سوگند نظر خود را در اين موضوع بيان كنيد. حضرت جواد (عليه السلام) فرمودند: اكنون كه قسم دادي، به ناچار نظر خود را مي‌گويم: اين حدود كه علماي مجلس تعيين كردند صحيح نيست، بلكه بايد چهار انگشت او، بدون انگشت ابهام، بريده شود. خليفه گفت: دليل شما براي اين مدعا چيست؟ محمد بن علي (عليهما السلام) پاسخ داد: پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله وسلم) فرموده است: «السجود علي سبعة اعضاء: الوجه واليدين و الركبتين والرجلين; سجده با هفت عضو انجام مي‌شود: پيشاني، دو [كف] دست، دو زانو و دو [انگشت ابهام] پا.» اي خليفه! هرگاه دست را از مچ، يا از مرفق جدا كنند، ديگر دستي براي سجده باقي نمي‌ماند; در صورتيكه خداوند متعال در قرآن مي‌فرمايد: «و ان المساجد لله» ; «مواضع سجده مخصوص خداوند است.» و هر چه براي خدا باشد بريده نمي‌شود. معتصم از اين استدلال قرآني شگفت زده شد و آن را تصديق نمود. آنگاه دستور داد انگشتان دزد را طبق نظر محمد بن علي (عليهما السلام) بريدند. [30] . زرقان در ادامه سخن خود مي‌گويد: ابن ابي داود از آن روز به بعد سخت مضطرب و پريشان احوال بود و با خود مي‌گفت: چرا نظريه او - كه قاضي مخصوص خليفه است - پذيرفته نشد، اما فتواي يك جوان پذيرفته شد و او از شدت حسد بر خود مي‌پيچيد، تا اينكه بعد از سه روز پيش معتصم رفته و چنين گفت: نصيحت و خيرخواهي اميرالمؤمنين بر من واجب است و من مي‌ترسم اگر اين سخن را نگفته باشم، در روز قيامت در آتش جهنم بسوزم. پرسيد: چه مي‌خواهي بگويي؟! ابن ابي داود گفت: وقتي شما مجلسي را مركب از علماء و فقها تشكيل مي‌دهيد، تا امر مهمي از امور ديني مطرح شود و در آن مجلس وزراء، امراء، فرماندهان نظامي، صاحب منصبان كشور، دربانان و خدمتگزاران حضور دارند، گفتگوها و مذاكرات اين مجلس را مردم در خارج مي‌شنوند و به همه جا پخش مي‌شود، با اين حال شما در چنين جلسه با شكوهي رأي فقها را رد كرده و گفته ي يك مرد جواني را مي‌پذيريد كه عده زيادي به امامت او قائل هستند و آنان او را به مقام خلافت شايسته‌تر مي‌دانند، اين عمل شما موجب مي‌شود كه جايگاه محمد بن علي (عليهما السلام) در ميان مردم تقويت شده و حكومت شما تضعيف شود! هنگامي كه خليفه عباسي سخنان كينه توزانه اين قاضي حسود را شنيد، رنگش تغيير يافت و به او گفت: خداي متعال به تو جزاي خير دهد كه مرا راهنمايي كرده و آگاه ساختي. سخن چيني ابن ابي داود آنچنان خليفه را دگرگون كرده و افكارش را پريشان ساخت كه به فاصله چند روز امام جواد (عليه السلام) را مسموم كرده و به شهادت رساند. [31] .

## پاورقي

[1] بحارالانوار، ج 50، ص‌15.  
[2] گفتني است كه امام جواد (عليه السلام) پسري به نام جعفر نداشت تا مكني به ابوجعفر باشد، اما از آنجايي كه آن حضرت شباهت زيادي به جدش امام باقر (عليه السلام) داشت به ابوجعفر ثاني مشهور گرديد.  
[3] منتهي الآمال، ج‌2، ص 350.  
[4] نهج البلاغه، خطبه 125.  
[5] آل عمران/7.  
[6] تفسير صافي، ج‌1، ص‌318.  
[7] كافي، ج‌1، ص‌192.  
[8] عنكبوت/49.  
[9] تفسير الصافي، ج‌1، ص‌20.  
[10] توبه/120.  
[11] الخرائج، ج‌1، ص‌377; كشف‌الغمه، ج‌2، ص‌367.  
[12] مريم/12.  
[13] احقاف/15.  
[14] كافي، مولد ابي جعفر محمد بن علي الثاني، حديث 3.  
[15] الميزان، ج‌14، ص‌55.  
[16] يوسف/108.  
[17] تفسير قمي، ج‌1، ص‌358.  
[18] الميزان، ج‌20، ص‌307.  
[19] قمر/24.  
[20] همان/25.  
[21] كشف الغمه، ج‌3، ص‌216; معجم رجال الحديث، ج‌15، ص‌26.  
[22] الميزان، ج‌17، ص‌216، ذيل آيه 48 سوره ص.  
[23] زخرف/87.  
[24] الميزان، ج‌18، ص‌128.  
[25] الميزان، ذيل سوره توحيد.  
[26] نجاشي در مورد وي مي‌نويسد: وي در زمان امام عسكري (عليه السلام) از نويسندگان آل طاهر بود. او داراي اعتقادات فاسد و در نقل حديث ضعيف مي‌باشد. (رجال نجاشي، ص‌80). شيخ طوسي نيز احمد سياري را در كتاب رجال خود، بدون اينكه تاييد يا توثيق نمايد، در رديف راويان امام هادي و امام عسكري (عليهما السلام) به شمار آورده است. (رجال الشيخ، ص 384 و 397). اما در كتاب فهرست خويش او را شديدا تخطئه و تضعيف كرده و به اعتقادات نادرست وي اشاره نموده است. (فهرست شيخ طوسي، ص‌23).  
[27] معجم رجال الحديث، ج‌3، ص‌73.  
[28] مائده/33.  
[29] تفسير العياشي، ج‌1، ص‌315.  
[30] وسائل الشيعه، ج‌28، ص‌253.  
[31] تفسير عياشي، ج‌1، ص‌319; جلوه‌هايي از نور قرآن، ص‌137.